

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۱۷ می ۲۰۲۵

فریده نوری

زندگی سخت نفس می کشد این جا بی تو



به هر چشمی به امیدی که این اوست

نگاه بی قرارم خیره می ماند

یکی هم، زینهمه ناز آفرینان

امیدم را به چشمانم نمی خواند

غریبی بودم و گم کرده راهی

مرا با خود به هر سویی کشاندند

شنیدم بارها از رهگذاران

که زیر لب مرا دیوانه خواندند

ولی من، چشم امیدم نمی خفت

که مرغی آشیان گم کرده بودم

زهر بام و دری سر می کشیدم

به هر بوم و بری پر می گشودم

امید خسته ام از پای ننشست

نگاه تشنه ام در جست و جو بود



در آن هنگامه ای دیدار و پرهیز
رسیدم عاقبت آن جا که او بود
"دو تنها و دوسر گردان، دو بی گس"
ز خود بیگانه، از هستی رمیده
از این بی درد مردم، رو نهفته
شرنگ ناامیدی ها چشیده
دل از بی همزبانی ها فسرده
تن از نامهربانی ها فسرده
ز حسرت پای در دامن کشیده
به خلوت، سر به زیر بال برده
"دو تنها و دو سرگردان، دو بی گس"
به خلوتگاه جان، با هم نشستند
زبان بی زبانی را گشودند
سکوت جاودانی را شکستند
مپرسید، ای سبکباران! مپرسید
که این دیوانه ای از خود به در کیست؟
چه گویم! از که گویم! با که گویم!
که این دیوانه را از خود خبر نیست
به آن لب تشنه می مانم که ناگاه
به دریایی درافتد بیکرانه
لبی، از قطره آبی تر نکرده
خورد از موج وحشی تازیانه
مپرسید، ای سبکباران مپرسید
مرا با عشق او تنها گذارید
غریق لطف آن دریا نگاهم
مرا تنها به این دریا سپارید "فریدون مشیری"